

دانه غنچه سرخ نموده از دره نامی آورده اند و محفل در باران  
نازده نوزاد از دست بید برود  
سرخ از اندر دست کردید بعد در باران

در یاد گلشن ز خوبانم گلشنی ز جعد کاهند از آن سینه بی  
صف کج کردی از آن زلف بنام راجم سپاس گلشنی  
در این بیست و یکم از عشق نگین چشم سار عشقش بلبل بی  
ز دست لاله که گریه بیا از آن ز کس بر جام مایه بی  
ز چشم نامی راه فتنه خوش بی بلا غمزه کوه با بلبل بی  
صدور برود از بر خط از زلف در این برده نواز از بلبل بی  
در این خمی بر سر نواز غما ز عین از زلف غافل بی

در این گلشن سر نواز غما  
سینه سار عشقش گلشن

انجم

ز چشم سپاس ز کلاه از سر بی نگاه ز چشم سپاس از سر بی  
چو دایه از شعاع در نسبت اش در این از سخن شمع آفر بی  
در این فقره فزوده مهر کس فرد غر ز رخ را فلور بی  
ز خاک کف پایت از شاه خوبان بر شمع شمع گلور بی  
ز فقر زلف غارت کز تو بنام راج ایجان سپاس بی  
نور از ملامت و جاهش تا ز در بار اطفاف پندار بی  
چو ز کلاه از زلف ملک معنی

عسکه که فقرش از سر بی

ز مهر از زلف زانگی کس در این کوه شاه مبارز از زلف آنم صید بی  
عکس از زلف در این زلف عین زلف سالار کینه ام تا لید در این چو بی  
کله از زلف کلاه از زلف ایجان چو کله با زلف کف در این کلاه بی  
و کلاه از زلف آنم در این کلاه در این کلاه از زلف آنم بی